

اطلاع چیست؟

چکیده

در این مقاله ضمن بررسی واژه اطلاع در سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی و اشاره به دشواری تعریف اطلاع به اهمیت نفس و نقش آن در ادراک می‌پردازد و بیان می‌کند که اگر ادراک به حضور پدیده در برابر نفس تعبیر شود که در آن هم‌زمان، تصویر پدیده در ذهن به عنوان موجود ذهنی ایجاد می‌شود آن‌گاه می‌توان پذیرفت که اطلاع که گاه آن را مترادف با علم و آگاهی هم می‌گیرند می‌تواند به تبیین و کشف و آگاهی از کلیه روابطی تعبیر شود که هر پدیده با توجه به ویژگی‌های درونی‌اش و یا نسبت به دیگر پدیده‌ها واجد آن است. نسبت و ربط یکی از مهم‌ترین اعراض است که عمومیت بیش‌تری نسبت به سایر مقوله‌ها دارد. با این تعریف اطلاع یعنی اشراف فاعل بر نسبت موجود در درون اجزاء یک پدیده و یا با ما و یا با پدیده‌های دیگر. اطلاع به لحاظ میزان توانایی شخص مطلع و یا غرض وی بر استفاده از آن جنبه تشکیکی دارد.

کلیدواژه‌ها: اطلاع، علم، نسبت، اطلاع‌رسانی، اطلاع‌شناسی.

مقدمه

اهمیت اطلاع بر کسی پوشیده نیست. دغدغه انسان در طول تاریخ و در طول زندگی‌اش دستیابی به اطلاع و آگاهی بوده است. اهمیت انسان‌ها نسبت به یکدیگر بر اساس میزان آگاهی آن‌ها و به کارگیری اطلاعات هدفمند در زندگی است. در لغت‌نامه دهخدا (1377) اطلاع و علم مترادف به کار برده شده‌اند و گاه از جانب فلاسفه آن را مترادف وجود دانسته‌اند (سجادی، بی تا) به این معنا که بدون آن حیات و هستی معنا و مفهومی ندارد. اطلاعات مقوله‌ای است که هم به لحاظ چیستی و هم به لحاظ کاربرد آن تعریفی سهل و ممتنع دارد.

در گذشته‌های بسیار دور انسان برای بقای خود نیازمند بود تا محیط اطراف خود را به دقت مشاهده و بررسی نماید، و آن را بشناسد، و نسبت به خطرات و سودمندی‌های آن آگاه شود و از تجربه گذشتگان برای گذران زندگی خود بهره برد. از این منظر امروز تفاوتی با دیروز ندارد و شاید بتوان گفت که امروز میزان استفاده بشر از تجارب دیگران از جهاتی بسیار بیش‌تر از گذشته است. برایان ویکری¹ (2008) نیاز انسان به دانش را ناشی از تلاش ذهنی و فیزیکی انسان برای حل مسائل در زندگی می‌داند؛ مسائلی که خود منجر به تولید مسائل جدیدتر می‌شوند. این دانش فردی به دو طریق مشاهده فردی و استفاده از تجارب دیگران قابل کسب است. همچنین وی از مورد دوم با عنوان دانش جمعی یاد کرده است. دانشی که از طریق برقراری ارتباط قابل دستیابی است و این گونه از دستیابی به دانش فردی را اطلاعات نامیده است.

کتابداری و اطلاع‌رسانی هم از آن رشته‌هایی است که به لحاظ موضوع در زمینه تعریف اطلاع به لحاظ بازیابی آن مدعی است و اگرچه

1. Brian Vickery

تحت تاثیر پارادایم‌های پوزیتیویستی تاکنون کم‌تر توانسته است به مسائل بنیادی و فلسفی خود پردازد اما این غفلت ضرورت کار را از بین نمی‌برد و مسئولیت داعیه‌داران آن را نفی نمی‌کند. هم‌اکنون در سطح جهانی متفکران زیادی به این امر روی آورده‌اند و برای تعریف اطلاعات نظریه پردازی می‌کنند. به عنوان مثال، فلوریدی¹ می‌گوید (2004a) سه لایه در علم کتابداری و اطلاع‌رسانی وجود دارد که حائز اهمیت است. لایه اول به خدمات معمولی کتابخانه‌ها می‌پردازد و لایه دوم به آموزش‌های دانشگاهی و لایه سوم که سخت‌گیرانه مانده است لایه فلسفی و مبانی کتابداری و اطلاع‌رسانی است. کاپورو همچون فلوریدی از جمله متفکرانی است که در این زمینه نظراتی ابراز کرده است. فلوریدی در تبیین اطلاع از سه رهیافت مرکزیت‌گرا و مرکزیت‌گریز و راه میانه بین آن دو سخن می‌گوید در حالی که کاپورو از سه کاربرد توطی، قیاس و تشکیک یاد می‌کند (خندان، 1388، 209).

اخیراً با ظهور قدرت الکترونیک بحث چیستی اطلاع به گونه دیگر مطرح شده است و از آن‌جا که اطلاع و دانش محور توسعه مادی بوده است، همه و به ویژه فلاسفه‌ی علم و اطلاعات تلاش کرده‌اند تا درباره چیستی اطلاع به تحقیق پردازند. اگرچه در این باره هنوز اختلاف نظر فراوان است و برای آن‌صدها تعریف وجود دارد اما همچنان باب شناسائی آن مفتوح است و انتظار می‌رود تا صاحب‌نظران باز هم نقطه نظرات خود را در این باب مطرح کنند تا شاید در تعریف آن به اجماع ولو نسبی آن نائل شوند.

اهمیت نام و تعریف اطلاع

آگاهی و اطلاع که موجب ارتقای سطح فکری فرد و اجتماع می‌شود

1. Floridi

و اساس حیات بشری به حساب می‌آید دارای ویژگی‌هایی است که بحث درباره آن می‌تواند بسیار جالب باشد. هر کس و هر جامعه‌ای به فراخور استعداد و به میزان عمق توجه به آن برای آن نام و تعریفی قائل شده است. در گذشته بحث اطلاع و اطلاع‌شناسی به اندازه امروز مطرح نبوده و به عنوان سوژه‌ای داغ علمی طرح نمی‌شد زیرا اگرچه دانش و علم به عنوان عامل ارتقای سطح فکر فرد و جامعه در گذشته هم مطرح بوده است، بحث انتقال و اشاعه و خرید و فروش اطلاعات به عنوان کالا مانند زمان حال پر طرفدار نبوده است.

افلاطون، ارسطو و به تبع آنان مسلمانان با آن‌که در برخی مسائل نگرش‌های متفاوتی داشتند ولی به بحث علم اهمیت فراوان می‌دادند و آن را ملاک برتری فردی و اجتماعی می‌دانستند. ادیان آسمانی و به‌ویژه قرآن آگاهی و علم را بسیار ارج نهاده است به گونه‌ای که اولین معلم را خدا معرفی کرده است (قرآن، بقره، 13). ارزش‌گذاری دین اسلام برای عالمان در نوع خود بی‌نظیر است (مجلسی، 1403، ج. 1).

اطلاع، موضوع علم اطلاع‌رسانی؟

«اطلاعات» از جمله واژگان بسیار پرکاربرد است. نه تنها متخصصان بسیاری از حوزه‌های علمی مانند کتابداری و اطلاع‌رسانی، علوم ارتباطات، علوم کامپیوتر، علوم اجتماعی، و... از این واژه بهره می‌گیرند، بلکه عامه مردم نیز در مکالمات روزمره خود از این واژه بسیار استفاده می‌کنند. لغت‌نامه رندم هاوس¹ ذیل واژه «اینفورمیشن»² هشت معنی ذکر کرده است. از این هشت معنی، سه معنی خاص علوم قضایی و یک معنی خاص علوم کامپیوتر است که البته در این جا از ذکر معانی خاص علوم قضایی خودداری شده است. این معانی عبارتند از:

1. The Random House Dictionary of the English Language

2. Information

- دانش انتقال یافته یا دریافت شده درباره یک واقعیت مشخص یا یک رویداد؛ خبر یا تازه‌ها، دانش به دست آمده از طریق مطالعه، ارتباط، تحقیق، آموزش، و ...
 - عمل یا واقعیت آگاه کردن
 - دفتر کار، ایستگاه، خدمت، یا کارمندی که کارکرد او تأمین اطلاعات برای عموم است
 - علوم کامپیوتر، **الف**) واقعیت‌های مهم یا مفید که به عنوان خروجی از یک کامپیوتر به وسیله پردازش داده ورودی به وسیله یک برنامه [نرم‌افزار] انجام می‌شود ب) داده در هر مرحله از پردازش: مرحله ورودی، مرحله خروجی، مرحله ذخیره سازی، مرحله ارسال، و ...
- دایره‌المعارف بریتانیکا¹ (1980) با نگاهی خاص‌تر به مفهوم اطلاعات، توضیح می‌دهد:

اصطلاح اطلاعات در کاربرد عام، به واقعیت‌ها و عقایدی که در زندگی روزمره فراهم و دریافت می‌شوند، اطلاق می‌گردد؛ فردی که از این واقعیت‌ها و عقاید استفاده می‌نماید، خود اطلاعات بیش‌تری تولید می‌کند.

بر طبق لغت‌نامه آکسفورد² (1991) اولین معنای واژه «اطلاعات» در زبان انگلیسی عمل اطلاع دادن، یا صورت (فرم) و شکل دادن به ذهن بوده است. به نظر برخی از صاحب‌نظران اینفورمیشن به معنای «به فرم درآوردن چیزی است که پیش از آن دارای فرم نبوده است.» در سلسله مراتب دانش، پس از داده، اطلاعات قرار دارد. پائو معتقد است: «واژه اطلاعات معنای چندگانه‌ای دارد و کاربرد گوناگون افراد در حوزه‌های مختلف، هم‌خوانی و هماهنگی آن را در تعریف و کاربرد دچار

1. The new encyclopedia Britannica

2. The Oxford English dictionary

خدشه می‌کند» (فدایی عراقی، 1384). با آن‌که در منابع در تعریف اطلاعات بحثی از حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی نشده است اما به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران اطلاعات از موضوعات اصلی کتابداری و اطلاع‌رسانی است که در این حوزه از محوریت برخوردار است. به همین جهت علی‌رغم اختلاف نظر فراوان، اطلاعات موضوع بحث بسیاری از صاحب‌نظران کتابداری و اطلاع‌رسانی است.¹

1. اطلاعات را بسیاری هم‌پایه مفاهیمی بنیادی مانند عدالت در حقوق، حیات در بیولوژی، جاذبه یا انرژی در فیزیک، و ... دانسته‌اند (دایره‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی). ساراسویک (1999) معتقد است پاسخ به سؤال «اطلاعات به چه معناست؟» مانند همه پدیده‌های بنیادی دیگر «نمی‌دانیم» است. بنابراین ما می‌توانیم تعاریف لغوی مختلفی از اطلاعات اراده کنیم و از معنای آن درک شهودی داشته باشیم به گونه‌ای که آن را روزانه و به طور گسترده به کار بریم. به عبارت دیگر، ما معنای متنی اطلاعات را در علم اطلاع‌رسانی متوجه می‌شویم، اما این معنا شناخت و تفسیر عمیق‌تر و رسمی‌تر را فراهم نمی‌کند. با این حال درباره این پدیده اساسی که محور اصلی حوزه اطلاع‌رسانی را تشکیل می‌دهد، از طریق بررسی نمودها، رفتار، و اثرات آن تحقیق انجام می‌گیرد. اکوف (1989) این معنای داده شده به «داده» را از طریق برقراری رابطه می‌داند.

اطلاعات داده‌ای است که برای مفید و قابل کاربرد بودن مورد پردازش قرار گرفته است، و پاسخ به سؤالات «چه کسی»، «چه چیزی»، «کجا» و «چه وقت» را فراهم می‌آورد. اطلاعات، فهم صورتی از رابطه، احتمالاً رابطه علت و معلولی، را دارا می‌باشد.

اطلاعات را می‌توان تفسیرها و تعمیم‌های یک مجموعه داده دانست (ویکری، [19--]).

اطلاعات مجموعه‌ای از نشانه‌هایی است که باز نمود دانش تجربی هستند (زینس [41]. 2007).

اطلاعات را ویکری و ویکری فراتر از داده‌های پردازش شده می‌دانند: «اطلاعات به معنایی که ما به کار می‌بریم، نه تنها شامل داده‌های پردازش شده است بلکه دربردارنده سایر مقوله‌ها مثل حقیقت، تشریح، نظریه، قانون، روش، ابزار، حتی مساله و علاوه بر آن هر آن‌چه که ممکن است وضعیت دانش دانشمند یا دریافت‌کننده دیگر را توصیف کند، می‌باشد» (نقل از هیل، 1387، ص. 16).

اطلاعات از یک فکر یا مفهوم سرچشمه می‌گیرد که در نتیجه مشاهده به درون ذهن فرد می‌خزد (تربیاتی و لال، 2000، ص. 2).

اطلاعات مطابق نظر ویکری کالایی ویژه است، به تنهایی و به ندرت درخواست می‌شود. اطلاعات هر گونه ورودی به نظام است که در وضعیت آن نظام تغییری را آغاز می‌کند و باعث تغییر حالت می‌شود. اطلاعات کالا و محموله بسیار غیر معمول اقتصادی است که میان افراد به طور همانند و برابر، داد و ستد یا خرید و فروش می‌شود. اطلاعات به همه عرصه‌های فعالیت انسانی تقریباً وابسته است. اما این حقیقت مهم است که اطلاعات

گاهی اوقات در برخی متون اطلاعات و ارتباطات را معادل هم به کار می‌برند؛ باید یادآور شد که ارتباطات امری دو سویه و از سوی فرستنده به گیرنده است که البته می‌توان جای این دو را (فرستنده و گیرنده) نیز با هم عوض نمود. در اطلاع‌رسانی یک طرف می‌تواند همواره منبع و طرف دیگر همواره مخاطب باشد؛ اطلاعات درحقیقت دروازه ورود به دنیای ارتباطات است (فدایی عراقی، 1384، 89).

برخی نیز «اطلاعات» را چنین تعریف کرده‌اند: «آدمی در برخورد با وضعیت‌های گوناگون همواره با پرسش‌هایی رو به رو می‌شود. ولی بیش‌تر این پرسش‌ها برخاسته از همان وضعیت‌ها و شرایطاند و با از میان رفتن آن‌ها، از میان می‌روند. این گونه پرسش‌ها که برای بسیاری دیگر از جانوران هوشمند نیز پدید می‌آیند، بیش از هر چیز، بازتاب شرایط ویژه، وابسته به تأثیرها و تأثرها، و در زمینه نیازهای زیستی‌اند. دانستنی‌هایی که از یافتن پاسخ این پرسش‌ها پدید می‌آیند، هر چند برای زندگی عملی بس با اهمیت و سودمندند؛ جزئی، سطحی و پراکنده‌اند. این‌گونه دانستنی‌ها را می‌توان اطلاعات نامید» (نقیب‌زاده، 1385).

← نام یک محصول شناخته شده یا حوزه مشخص و واضح برای استفاده نیست (نقل از عینی، 1384). چنین رویکردی جنبه ساختاری اطلاعات قابل بررسی است. اطلاعات به عنوان یک فراورده و کالا، بسته‌ای تغییرناپذیر و از نوع ایستاست و نظیر هر فراورده‌ای قابلیت تولید، ذخیره‌سازی، و انتقال دارد و به تبع آن می‌تواند آفریده شود، رشد یابد، و از میان برود. آنچه تداول عام از آن به عنوان اطلاعات یاد می‌کند، ناظر بر این نوع اطلاعات است. اطلاعات از این دیدگاه گرچه «فراورده» است، می‌تواند به تناسب هدف در هر فرایندی قرار گیرد (حری، 1387، ص. 10-11). اطلاعات، جسم نیست بلکه فرایند است. اطلاعات، فرایند مطلع‌شدن است. اطلاعات، خصیصه‌ای از معلومات دریافت‌کننده و تفسیر نشانه به وسیله اوست، نه مشاهده‌گر متعلق به فرستنده است، نه از آن یک همه چیزدان خارجی و نه متعلق به خود نشانه" (باکلند به نقل از فرثورن، 1382، ص. 165). این رویکرد نیز در جنبه ساختاری اطلاعات قابل بررسی است. اطلاعات را چنانچه فرایند در نظر بگیریم، از نوع پویا است، به این معنی که در جریان کنش یا تعامل، دستخوش حکم و اصلاح، تحلیل، یا پردازش می‌گردد. (ابن پانویس را خانم سید عسکری دانشجوی کارشناسی ارشد کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه تهران تهیه کرده است که از وی تشکر می‌شود).

از آن‌جا که گرفتاری فهم اطلاع و علم مربوط به ذات آن است، سابقه تعریف حوزه اطلاع‌رسانی هم در جهان و ایران طولانی است. بسیاری از متفکران داخلی و خارجی در این باره اظهار نظر کرده‌اند. در خارج متفکران این حوزه از طریق جست‌وجو در مفهوم اطلاع و اهمیت آن تلاش دارند تا تعریفی جدید برای این حوزه بیابند. لازم به ذکر است که فرد شاپیرو (1378) در مقاله‌ای با عنوان «ابداع و تکامل اصطلاح علم اطلاع‌رسانی» مراحل تطور علم اطلاع‌رسانی را ذکر کرده است. رابینسون (2009، 580) از نام‌های گوناگون برای این رشته مانند فراعلم¹، میان علم²، علم پست‌مدرن، علم برتر³، علم بلاغی⁴، علم حیران⁵ (نماد)، هنر آزاد⁶، و علم دانش⁷ و یا شاید دانش‌شناسی و مانند آن‌که هر یک توسط متفکری پیشنهاد شده، نام برده است (فدائی، 1388، 15).

ریشه‌شناسی واژه اطلاع در پاره‌ای از زبان‌ها

اکنون که بحث اطلاع به گونه‌ای دیگر مطرح شده است و مباحثی مانند اقتصاد اطلاعات، مدیریت اطلاعات، آلودگی اطلاعات، افزونگی اطلاعات، گسترش و اشاعه اطلاعات و مانند آن باب شده است، توجه به مقوله اطلاعات و نام‌هایی که در برهه‌هایی از زمان از طرف ملت‌های مختلف برای آن گذاشته شده است خود خالی از لطف نیست.

ریشه‌شناسی در علم لغت بحث پر دامنه و شیرینی است که به فهم مطالب و نزدیک نمودن افراد به یکدیگر به منظور رفع سوء برداشت بسیار کمک می‌کند.

در زبان انگلیسی اطلاع معادل اینفورمیشن و یکی از معادل‌های آن در زبان فارسی اطلاع و در زبان عربی معلوم و معلومات (زبیدی، بی‌تا)

1. Meta science
4. Rhetorical science
7. Knowledge science

2. Inter science
5. Nomad science

3. Superior science
6. Liberal art

است. اکنون می‌خواهیم با مقایسه این سه واژه با یکدیگر ویژگی‌های هر یک را برشمرده و با یکدیگر مقایسه کنیم. نگارنده معتقد است که واژه اطلاع از سایر معادل‌هایش در زبان انگلیسی و عربی از رسایی و گویایی بیش‌تری برخوردار است و معنا و مقصود را بهتر می‌رساند.

در زبان انگلیسی واژه اینفورمیشن از «این» و «فورم»¹ تشکیل شده است. به نظر می‌رسد اگر کمی به این نام‌گذاری که از ریشه لاتینی گرفته شده است توجه کنیم می‌بینیم که دارای ویژگی زیر است:

1. «این فرم» به این معناست که مفهومی را در قالب و شکل قرار می‌دهیم؛ به تعبیر دیگر برای آن‌که مطلبی را بفهمیم باید حد و حدود آن را معین کنیم و یا شاید انتخاب کنیم به این معنی که اینفورمیشن یعنی انتخاب شکل‌ها و قالب‌های موجود مفاهیم،

2. شاید از چنین نام‌گذاری مفهوم ایستایی القا شود؛ به این معنا که هر چیزی و یا هر مفهومی در شکل و قالب مشخص است که باید دانسته شود،

3. با توجه به دو نکته بالا به نظر می‌رسد که جنبه علل‌صوری و احیاناً مادی از علل چهارگانه ارسطویی در این نام‌گذاری بیش‌تر مدنظر است.

در حالی که اگر واژه اطلاع که در زبان فارسی به عنوان معادل اینفورمیشن انتخاب شده است را به دقت ملاحظه کنیم می‌توان نکات زیر را درباره آن مطرح کرد؛ البته بدون توجه به این‌که واضعان این واژه به این مطلب توجه داشته و یا نداشته‌اند که بررسی آن هم خود می‌تواند جالب توجه باشد. اگر به ریشه واژه اطلاع توجه کنیم می‌بینیم که از ماده طَلَع (زبیدی، بی‌تا) است که یکی از معانی آن سر زدن و طلوع خورشید است.

1. Information= in , form

از لغت‌نامه دهخدا (1377، 2873) به بعضی از معانی اطلاع اشاره می‌شود:

اطلاع ستاره و خورشید= طلوع کردن؛ اطلاع رامی= از بالای هدف گذرانیدن تیر را؛ اطلاع کسی بر رازش= وقوف دادن کسی را بر سر خود؛ اطلاع نخل= بیرون آمدن شکوفه نخستین آن؛ اطلاع= دیده‌ور گردانیدن؛ بر بالای چیزی برآمدن؛ بر چیزی مشرف شدن؛ بر بالای کوه بر آمدن؛ اطلاع خرما بُن= دراز شدن نخیل؛ اطلاع کسی را بر چیزی= دانا کردن وی را؛ اطلاع بر چیزی= دانستن آن و دیده‌ور شدن بدان؛ واقف گردیدن و دیده‌ور شدن بر آن؛ اطلاع به زمینی= رسیدن به آن؛ آگاه شدن و خواستن و آموختن؛ علم و وقوف و آگاهی و دانائی. و به قول اسیر لاهیجی:

واعظ نادان چه گوید از جمال روی دوست

چون به سر این سخن هرگز نبودش اطلاع

با توجه به ویژگی‌های خورشید و طلوع آن از افق و یا از پشت کوه می‌توان مزایای زیر را برای نام‌گذاری ماده اطلاع برشمرد:

1. **از بالا بر آمدن.** همچنان که خورشید اغلب از بالا بر می‌آید، چون در آمدن از پشت کوه، اطلاع نیز مفهوم برآمدن از جای بلند را القا می‌کند.
2. **توأم بودن با نور.** همچنان که خورشید با طلوع خود نور می‌آورد و یا بهتر است گفته شود عین نور است اطلاع هم نور می‌آورد و یا باید بیاورد و یا خود عین نور است،
3. **اشراف داشتن.** همچنان که خورشید بر همه جهان و جهانیان اشراف دارد اطلاع هم در صورتی اطلاع است که صاحب آن بر همه جوانب مساله اشراف داشته باشد. این نکته شاید با آنچه هایدگر از اطلاعات به عنوان گشودگی به عالم (خندان، 1388، 164-167) یاد می‌کند قابل مقایسه باشد. به این معنی اگر هایدگر اطلاع را گشودگی و انفتاح به عالم به صورت فعال بداند با اطلاع در معنای حاضر قابل مقایسه

است ولی اگر منفعل بداند، با معنای حاضر قابل مقایسه نیست زیرا در این جا فرد مطلع به صورت منفعل و یا متحیر در برابر جهان و جامعه رفتار نمی کند بلکه با اشرافی که به مساله و یا مسائل دارد، خود را بازیگر نقش می داند. البته این با حیرتی که در برابر عظمت جهان آفرینش و خضوع و کرنش در برابر آن است فرق می کند. آن کس که می داند، باید علم خود را اظهار کند و آن کس که نمی داند، باید آنرا فرا گیرد و به نظر می رسد بر خلاف نظر فلوریدی که اطلاعات را در آستانه عین و ذهن می داند و نه کاملاً عینی و یا ذهنی، در این جا اطلاعات هم کاملاً عینی و هم کاملاً ذهنی است با این تفاوت که ذهن متکی بر عین است (فدائی، 1387).

4. فراگیر بودن. همچنان که نور خورشید فراگیر است و به همه مناطق تحت پوشش بدون اغماض می تابد اطلاع و صاحب آن هم باید بر فراگیری و تحت پوشش قرار دادن جامعه توجه داشته باشد. اطلاع در انحصار کسی نیست و نگاه کالائی به اطلاعات شاید محصول تفکر بشر انگارانه (اومانستی) و سوداگرانه غرب است والا اطلاعات و علم و دانش وسیله ارتقا و رشد فرد و جامعه در همه ادوار تاریخ بوده و هست،

5. فرایندی عمل کردن. طلوع خورشید فرایندی عمل می کند و جهت دار است. ناگهانی و لحظه ای نیست بلکه دارای مراحل بهم پیوسته و مستمر است و به سوی مقصد مشخصی در حرکت است. اطلاعات همواره و در هر زمانی جهت دار است (خندان، 1388، 212) و این استفاده کنندگان هستند که باید این نکته را دریابند،

6. گسترش تدریجی تا به اوج رسیدن. نور خورشید از اول کم رنگ و کم حرارت است ولی به تدریج افزایش می یابد تا به اوج می رسد،

7. بی نظر بودن. به این معنا که آن که اطلاع می یابد قصدش اشراف

بر موضوعی است که تاکنون نمی‌دانسته است و همانند آن‌کس که از پشت کوه می‌آید (البته نه به معنای منفی آن) و یا از راه دور می‌رسد هم ساده و بی‌پیرایه است و هم بی‌نظر نسبت به همه و لذا اطلاعش به قصد فهم و روشنگری خود و دیگران است،¹

8. توجه و تقویت جنبه فاعلی از علل اربعه ارسطو. فاعل در اطلاع

بسیار اهمیت دارد و در واقع اطلاع به وجود مطّلع وابسته است و بدون آن معنی ندارد. فلوریدی (2004b) تحت عنوان سطح انتزاع و کاپورو (1992) تحت عنوان پیش‌ساختار فهم به این عامل انسانی به ویژه در کتابداری اطلاع‌رسانی تاکید کرده‌اند.

در زبان عربی معادل اطلاع و اطلاعات (اینفورمیشن) را معلوم و معلومات گرفته‌اند که از ریشه علم است. همان‌طور که گفته شد علم و اطلاع مترادف هم به کار برده شده‌اند. از مقایسه اجمالی این سه واژه ملاحظه می‌شود که واژه اطلاع نسبت به هم ردیفان خود برتری دارد. اگرچه واژه معلوم هم خالی از نکته نیست ولی اطلاع با توجه به موارد یاد شده بیش‌تر می‌تواند وافی به مقصود باشد.

از آن‌جا که اطلاع و علم و ادراک در بسیاری از موارد به صورت مترادف به کار برده می‌شوند، از این رو لازم است برای فهم چیستی اطلاع، درباره سازوکار علم و ادراک و چگونگی تشکیل آن قدری بحث شود. اما قبل از بیان چگونگی علم و ادراک لازم است تا درباره نفس و قدرت آن مطالبی گفته شود زیرا بدون شناخت نفس و قابلیت و توانایی‌های آن ممکن نیست به چگونگی ادراک و مترادف و یا احیاناً نتیجه آن که اطلاع باشد دست یافت.

1. و جاء من اقصى المدینه رجل قال یا قوم اتبعوا المرسلین (یس. قرآن)

نفس

نفس یگانه گوهر گرانبهائی است که وجود آدمی به آن وابسته است. این نفس دارای قدرت و قوای فراوانی است که سرچشمه ارتباط ما با دنیای درون و برون است. نفس (صلیبا، 1366) را به اشتراک معانی متعدد چون شئی، عزت نفس و اراده اطلاق کرده‌اند؛ درعین حال بیان این‌که نفس چیست واقعاً مشکل است (ارسطو، 1349، مقدمه). افلاطون می‌گوید که نفس جسم نیست و جوهر بسیط و محرک بدن است و ارسطو آن را کمال اول برای جسم طبیعی آلی می‌داند. به اعتقاد او نفس یکی از اجناس وجود جوهر است. او کمال را به دو معنی می‌داند گاهی به معنای علم و گاهی به معنای کار بدون علم. او می‌گوید که نفس در حالت خواب هم وجود دارد. او همه حواس را کمالی برای نفس می‌داند. نفس در نظر او اصل قوایی است که با قوای محرکه حساسه، ناطقه و یا حرکت تعریف می‌شود. ابن‌سینا آن را جوهر روحانی و کمال اول برای جسم طبیعی می‌داند که در واقع، جمع بین نظر افلاطون و ارسطو کرده است. در هر حال نفس مبدأ حیات و یا مبدأ فکر و حیات است و اگرچه متصل به بدن است ولی حقیقتی متمایز از آن دارد. خواجه نصیر طوسی (حسنی، 1373، 127-140؛ علامه حلی، بی‌تا) هم می‌گوید نفس آلاتی در اختیار دارد که بواسطه و یا بی‌واسطه آن آلات اموری که نشانه حیات‌اند، مثل ادراک، تغذیه، نمو، تولید مثل، حرکت ارادی و نطق را انجام می‌دهد. دکارت آن را مادی نمی‌داند و معتقد است که جوهر آن فکر است و دارای امتداد نیست. گاهی آن را با روح مترادف می‌گیرند و گاه آن را غنی‌تر از مفهوم روح و وسیع‌تر از قلمرو شعور می‌دانند. ملاصدرا (فیضی، 1376) نفس را در ذات خود دارای حس شنوائی، بینائی، چشایی، بویایی و بساوایی

می‌داند که از حواس ظاهری جداست و دلیل آن را خواب ذکر می‌کند. همچنین عده‌ای آن را (لالاند، 1377) معادل اسپریت¹، روان، ذهن، روح، عقل، دم، واقعیت تفکر و فاعلیت تصور، در مقابل ماده، در مقابل طبیعت، در مقابل بدن و گوشت و نیز مقابل احساس گرفته‌اند.

نفس انسان دارای قوای درونی و بیرونی است. قوای بیرونی همان حواس پنجگانه است ولی حواس باطنی شامل حس مشترک، خیال، وهم، حافظه و مانند آن است (سبزواری، بی‌تا؛ بنی‌جمالی، احدی، 1385، 91). در عین حال به نظر فلاسفه نفس در وحدت خود شامل همه قوه‌هاست.²

توانایی نفس

اگر به طبیعت همه موجودات توجه کنیم درمی‌یابیم که هر موجودی علاوه بر وجود خویش دارای شعاع نفوذی است که بر اطراف خود تأثیر می‌گذارد؛ همچنان که ممکن است تأثیر هم بپذیرد. برای این‌که مطلب روشن‌تر شود از عالم جمادات از آهن‌ریا مثال می‌زنم. همه می‌دانند که آهن‌ریا دارای یک میدان مغناطیسی است و هرچه در میدان مغناطیس آن قرار گیرد نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهد. در عالم نباتات، به‌عنوان مثال یک درخت دارای شعاع و یا دایره نفوذ است که محیط اطراف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عالم حیوانات هم اگر نظر بیفکنیم هر موجودی برای خود دایره نفوذ داشته و دارد. مثل قدیمی درباره شیر به عنوان سلطان جنگل همه می‌دانند و به این معنی است که حوزه مشخصی در قلمرو اوست. وقتی همه موجودات دارای چنین توانایی‌هایی هستند چطور انسان با همه توانایی‌هایش از این قدرت بی‌بهره باشد. بنابراین همچنان که فدائی (1387) در مقاله علم و ادراک و نحوه تشکیل آن گفته است، ادراک و علم همان حضور شئی در برابر نفس است که نفس هرچه

1. Sprit

2. النفس فی وحدتها کل القوی در سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات ملاصدرا،

را در دایره شعاع نفوذ و یا بهتر بگوییم حضور خود ببیند ادراک می‌کند. البته همان‌طور که درباره همه موجودات جهان مطرح است این دایره نفوذ و تأثیر، با زمان و مکان عجین و همراه است. برای مثال هرچه فاصله تا مرکز ثقل آهن‌ربا بیش‌تر باشد، درجه تأثیر کم‌تر خواهد بود. انسان هم هر آن‌چه که به او نزدیک‌تر باشد بهتر و شفاف‌تر آن را ادراک می‌نماید. البته این دایره نفوذ را می‌توان هم در جهت بیرونی و هم در جهت درونی افزایش داد. در واقع ذهن هم که اخیراً توسط دانشمندان اروپائی (سرل، 1386) به آن توجه فراوان شده است، قوه‌ای در خدمت نفس است.

اگر مطلب را بیش‌تر بشکافیم می‌توانیم چنین بگوئیم که حتی در عالم جمادات هم هر پدیده‌ای دارای حوزه نفوذ و تأثیر است؛ منتها از آن‌جا که جماد ساکن است این دایره نفوذ با چشم سر دیده نمی‌شود. چه بسا تأثیر و تأثرهایی وجود داشته باشد که ما از آن‌ها بی‌خبریم. در عالم نباتات این مطلب بیش‌تر محسوس است و گاه انسان تأثیرات و تأثرات را تا شعاع لازم حس می‌کند. چه بسا در بعضی نباتات قدرت ثبت این تأثیرات هم باشد. در عالم حیوانات این وضوح بیش‌تر است. حیوانات در دایره نفوذ خود فعال هستند و حتی می‌توانند آن را افزایش و یا تغییر دهند. عکس العمل جانوران نسبت به یکدیگر خود مبین این مساله است. چه بسا آن‌ها آموخته‌های خود را ثبت می‌کنند و به هنگام نیاز از آن‌ها استفاده می‌نمایند. وقتی همه موجودات دارای خود (نفس) و شعاع نفوذ و تأثیراند، بدیهی است این امر در رابطه با انسان بسیار قوی‌تر و مهم‌تر است. انسان حضور هر آن‌چه در برابرش قرارگیرد را ثبت می‌کند و علاوه بر بازآوری به هنگام نیاز قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب دارد که در دیگر موجودات چنین توانایی وجود ندارد. بنابراین انسان هر آن‌چه را در حضور خود بیابد نسبت به آن فعال است و عکس‌العمل نشان می‌دهد که این خود ادراک

هستی‌شناسانه خارجی است و به محض انجام، عمل ثبت ذهنی از آن هم انجام می‌شود و از آن پس بقیه امور معرفت‌شناسانه که ذکر آن رفت صورت می‌گیرد.

نفس دارای قدرت فراوانی است

متاسفانه نسبت به نفس در قرون اخیر و به ویژه در مکاتب فلسفی غرب بی‌مهری فراوان شده است. در دنیای غرب فلاسفه پس از دکارت آهسته آهسته ذهن را بجای نفس نشانده‌اند و آن را امری درونی تلقی کرده‌اند که عمدتاً حالت روانشناختی دارد تا معرفت‌شناختی. شاید گفتار فرگه هم که بر علیه روانشناسی در مبحث قضایا سخن می‌گوید، به نوعی ناظر بر این امر باشد. او حتی قضایا، معنا و مفهوم را امری فارغ از ذهن می‌داند (کرد فیروزجایی، 1382، 112). در حالی که اگر نفس را دست‌کم همچون آهن‌ربا بدانیم آهن‌ربا در افق خارجی خود دارای شعاع نفوذی است که هر چیز در دایره نفوذ آن قرار گیرد از خود حساسیت نشان می‌دهد. بنابراین اگر بپذیریم که نفس انسانی فعال است و اگر قبول داشته باشیم که حضور پدیده‌ها در برابر نفس با ادراک آن برابر است که ذهن نیز هم زمان از آن تصویر می‌گیرد و بپذیریم که ما برای اشیای مشابه نام‌گذاری و یا تعریف می‌کنیم، آن‌گاه می‌توانیم بپذیریم که اطلاع عبارت است از بیان روابط هر پدیده با خودش و نیز با ما و یا با دیگر پدیده‌ها. توضیح مطلب به این قرار است:

رابطه به عنوان یکی از مقولات دهگانه ارسطویی

این نکته که جهان در نزد ارسطو در اولین برخورد از ده مقوله که به آن مقولات عشر می‌گویند (مظفری، 1361، 169) تشکیل شده است، تقریباً زبانه‌زد خاص و عام است. درباره مقولات عشر ارسطویی هم باید در جای خود صحبت شود و وضعیت این مقوله‌ها، به لحاظ هستی‌شناسی و

یا معرفت‌شناسی و این‌که از آن مقوله‌ها کدام می‌توانند در نشان دادن واقعیت‌ها سهم بیش‌تری داشته باشند تبیین گردد. اما نکته این جاست که وزن این مقولات نه گانه در نزد فلاسفه یکسان نیست. مقوله‌ی نسبت و یا رابطه آن‌قدر اهمیت دارد که به جز مقولات کم و کیف بقیه را تحت مقوله‌ی نسبت مندرج می‌دانند و به آن مقولات سبعیه می‌گویند (سجادی، بی تا، 220).

علم و اطلاع یعنی دریافتن روابط

اگر بپذیریم که علم همان حضور است و ما مالک این حضور هستیم، آن وقت می‌توانیم درباره چیستی علم دقیق‌تر سخن بگوئیم؛ به این معنا که وقتی برای مثال شئی و یا شخصی در حضور ماست بلافاصله ما به تعیین نسبت‌هایی که آن شئی و یا شخص به لحاظ بافت و ساختار، رفتار، آثار و مانند آن، چه در درون خود و یا در مقایسه با دیگر امور و اشیاء از جمله خودمان دارد تعیین و تبیین می‌کنیم. علم ما در واقع علم به روابط و یا نسبت‌های آن شئی و یا شخص به لحاظ درونی و بیرونی است. در واقع با این حضور ما دارنده و یا مالک این روابط می‌شویم یعنی ما نسبت به کسی که این روابط را نمی‌داند واجد خاصیتی هستیم که از آن به آگاهی یاد می‌کنیم و یا مالکیت ما به لحاظ آگاهی از دیگری که این روابط را نمی‌داند بیش‌تر است. درک روابط آن‌قدر مهم است که بعضی از دانشمندان وقتی سخن از واقعیت وجودی به میان می‌آورند از روابط آن‌چنان سخن می‌گویند که گوئی در نزد آنان واقعیت و یا علم به واقعیت جز ادراک همین روابط چیز دیگری نیست (بینز و گرینز¹، 2001). فرق مالکیت (به عنوان مقوله) علمی با سایر مالکیت‌ها هم همین است. علم، خلق و یا درک روابط فیما بین موجودات است و هر که آگاه‌تر به این

1. Beans & Geens

روابط باشد عالم‌تر است.

مراحل علم و ادراک

با توجه به نکات فوق‌الاشاره، مراحل علم و ادراک را می‌توان چنین ترسیم کرد:

1. به محض برخورد با واقعیت خارجی، حضور آن را در برابر نفس وجدان می‌کنیم و این حضور عین ادراک و علم است همچنان که حضور خود ما در نزد خود ما عین علم و ادراک ما نسبت به خود است. بنابراین، اولین ادراک هستی‌شناسانه ما این است که بپذیریم آن واقعیت، وجود دارد یعنی موجود (پدیده) است و این اولین حمل است؛ خواه برای آن قضیه‌ای بسازیم و یا نسازیم و یا آن را بر زبان بیاوریم و یا نیاوریم (تصدیق اولی) (فدائی، 1384). اگر به سؤالات اصلی و اولیه مطرح شده در فلسفه اسلامی (سبزواری، بی‌تا، 32) «ماو هل و لم» هم توجه کنیم مرحله اول، در واقع پاسخ به سؤال «هل» است که شاید در این جا به ضرورت شعری بعد از «ما» قرار گرفته است. به عبارت روشن‌تر، در این مرحله نفس حضور مدرک در نزد مدرک مطرح است و لا غیر. به نظر می‌رسد در حضور، نیازی نیست بر این‌که وحدتی بین حاضر شونده و حاضر کننده وجود داشته باشد.

2. پس از ادراک که در اثر حضور شئی در برابر نفس حاصل شده است و موید آن حواس ما هستند و هریک به فراخور توانایی خود به انجام کاری مبادرت کرده‌اند. دومین حالت، تصویربرداری و یا انعکاس ادراک در ذهن و تشکیل موجود ذهنی است و ادراک حضوری این تصویر در ذهن. در این جا ما اذعان می‌کنیم آنچه را در یافته‌ایم بازنمون و یا محکی همانی است که در خارج است بی کم و کاست؛ به شرطی که داری حواسی سالم باشیم و به آن اطمینان داشته باشیم. بنابراین، ادراک

امری ذهنی (استیس، 1355، 85) نیست که حکایت از خارج کند زیرا در آن صورت، با امر غیر واقعی خود را مشغول کرده‌ایم. امری صد در صد خارجی هم نیست همچنان که فرگه به خاطر پرهیز از روانشناسی‌گری در مورد مفهوم، مدلول و قضایا سخن می‌گوید (کرد فیروزجائی، 1382، 112). با این حال ما وجداناً درک می‌کنیم که ادراک ما عین واقعیت خارجی است با همان خواصی که موجود خارجی دارد. به تعبیر روشن‌تر ما تصویر خارج را ادراک نمی‌کنیم بلکه خود شیئی خارجی را درک می‌کنیم و بنابراین همه ادراکات ما خواص خارجی دارند و این امر را وجداناً می‌فهمیم. و به قول رید (کاپلستون، 1362، 381) برای مثال، آنچه ما ادراک می‌کنیم خود خورشید است و نه تصورات و انطباعات.

بنابراین آنچه ما درک می‌کنیم ریشه عمیق درعالم هستی‌شناسی (انتولوژی) دارد. نمونه آن این است که اگر چیزی را ما ببینیم که مشابه هیچ چیزی که تاکنون بوده است نباشد، ما همین دو حالت اول را درباره آن می‌توانیم داشته باشیم و منتظر می‌مانیم تا این که مراحل بعدی را درباره آن اجراء کنیم. البته به قول حائری (1361، 55-58) تا این جا وقتی ما با واقعیت خارجی برخورد کردیم بدون در نظر گرفتن هرگونه صفتی برای آن، با در نظر گرفتن همه تعینات آن، اول موجود بودن آن را وجدان می‌کنیم و بعد، به طور وجدانی می‌یابیم که آنچه را که دریافته‌ایم همانی است که در خارج است بدون این که بخواهیم هر گونه قیدی را به عنوان صفت (امری کلی) برای آن به حساب آوریم. یعنی شیئی فی‌نفسه و یا صرف موجود با همه تعیناتی که دارد بدون قرار دادن هریک از این تعینات در مقوله‌ای خاص. تا این جا ما هنوز برای آنچه یافته‌ایم نه نام و نه تعریف و نه طبقه‌بندی قائل نشده‌ایم و صرفاً به موجودیت واقعیت خارجی بدون عنایت به اوصاف آن در تحت مقوله‌ای خاص اعتراف

کرده‌ایم.

3. در این حالت است که با فرض قطع به وجود اعیان خارجی و یقین از «این همانی» آنچه ادراک کرده‌ایم با آنچه در خارج وجود دارد، وارد مرحله سوم می‌شویم. از آنجا که جهان، جهان کثرات است و همه این مساله را درباره خود و همه موجودات دیگر ادراک می‌کنیم که همه چیز دارای انواع مشابه است، لذا در این مرحله اولین کاری که می‌کنیم اشیاء و یا انواع مشابه را با ویژگی‌های مختلف و با رویکردهای مختلف کنار هم قرار می‌دهیم. برای مثال اشیاء هم رنگ، هم وزن، هم اندازه، و مانند آن را، یا آنهایی که جنبنده‌اند و یا گوشت‌خوارند و یا هم فکراوند، طبقه‌بندی می‌کنیم. این کار در حد بسیار گسترده ادامه پیدا می‌کند و سرآغاز کار علمی می‌شود. این دسته‌بندی‌ها که اموری وجودی و واقعی هستند سبب می‌شود که برای هر طبقه و دسته‌ای نامی متناسب و (یا حتی گاه بی‌تناسب) برای آن بگذاریم و یا وصفی را برای آن‌ها قائل شویم. طبعاً این نام‌ها و صفات همان معرف‌ها و یا باز نمون‌ها برای واقعیات خارجی هستند.

توضیح این‌که اگر ما از یک شیئی فقط یک عدد داشته باشیم و کیفیت آن منحصر به فرد باشد تا مدت‌ها در عین حالی که آن را می‌شناسیم و وجودش را قبول داریم و می‌دانیم که آنچه را که ادراک کرده‌ایم همانی است که هست، نه نام برای آن گذاشته‌ایم و نه در طبقه‌ای آن را جای داده‌ایم. از آنجا که افراد با دیدگاه‌های مختلف و با نیازهای گوناگون به امور خارجی می‌نگرند لذا اختلاف در نام‌گذاری و یا حتی توصیف پاره‌ای از امور از این جا شکل می‌گیرد. در این جا هر کس و یا گروه می‌تواند برای موجودات خارجی نامی انتخاب کند.

طبقه‌بندی یکی از مسائل اساسی و جدی در ساختار معرفت‌شناسی

ماست. به این عنوان که اگر جهان جهان تکثرات نبود و نیز اگر همسانی بسیاری از موجودات در بسیاری از صفات نمی‌بود شناخت و معرفت علمی ما هم امکان پذیر نبود. به عبارت روشن‌تر اگر همه چیز در عالم از جمیع جهات منحصر به فرد بود، هرگز ما معرفتی نسبت به آن‌ها جز آنچه را که دیده و شهود کرده ایم نمی‌داشتیم و هرگز تعمیم که کاری علمی است صورت نمی‌گرفت. بنابراین با توجه به خصوصیات مشترک موجودات، علیرغم تشخیص و تعیینی که دارند موجب شده است تا ما بتوانیم با اخذ خصوصیات مشترک آن‌ها را از طریق طبقه‌بندی در گروه‌های کوچک و بزرگ گردآوری کنیم و به شناسایی و معرفت کلی آن‌ها برای تعارف یکدیگر دست زنیم.

وقتی طبقه‌بندی مفاهیم صورت گرفت و به طور مثال دوری، نزدیکی، بزرگی، کوچکی، سنگینی، سبکی، و هزاران روابط دیگر که در اثر وجود اشتراکات در روابط بین پدیده‌ها بدست می‌آید معلوم شد و جزء معارف ما قرار گرفت، آن وقت ما بلافاصله از هر پدیده جدید چه به لحاظ درونی و چه به لحاظ بیرونی و در مقایسه با دیگر پدیده‌ها از جمله خودمان به تبیین روابط می‌پردازیم. هریک از این روابط یک اطلاع است.¹

4. در این مرحله عمل انتزاع صورت می‌گیرد یعنی در نظر گرفتن صفتی برای یک شئی. برای مثال سفیدی برای اجسام سفید، چهارگوش بودن برای اجسام چهارگوش و مانند آن. این صفات، کلیات‌اند و از این

1. طبقه‌بندی سلسله مراتبی (بینز اند گرینز، 2000، 7) در بین انواع ربطها از ویژگی خاصی برخوردار بوده و هست و احتمالاً خواهد بود. البته ممکن است هر دسته و گروهی و در هر عصر و زمانی و بنا به نیاز و احتیاجاتی تقسیم بندی های گوناگون داشته باشند. اما به لحاظ ارزشی تقسیم بندی اساسی توسط متفکران همواره مورد قبول است و می‌تواند با تقسیمات موضعی و مقطعی هم منافاتی نداشته باشد. به نظر می‌رسد تقسیم بندی اولیه موجودات به لحاظ ویژگی پدیداری آنها شامل ترین و جامع ترین آنها باشد. زیرا همه موجودات در تحت عنوان پدیده جمع می‌شوند و طبعاً یک پدید آورنده دارند. آن‌گاه تقسیمات فرعی پس از آن می‌آید.

جا وارد بحث منطق و معرفت‌شناسی به معنای اخص آن می‌شویم. در این مرحله به تعبیر فلاسفه اسلامی (سبزواری، 1298، ق.ص. 32) ما پاسخ به سؤال «ما» را داده‌ایم. این نام‌ها و صفات همان کلیات انتزاع شده هستند که در واقع قدر مشترک صفت و یا صفاتی است که اشیاء مشابه دارند. این صفات مشترک با آن‌که با وجود هریک از آحاد هر نوع عجین است ولی در تحلیلی ذهنی، ما آن‌ها را از هم جدا می‌کنیم و به خود آن اشیاء نسبت می‌دهیم. در واقع با حمل شایع صناعی (عرضی به قول حائری 1361، 60) ما چیزی را به چیزی نسبت داده و به این طریق معلومات خود را نسبت به آن‌ها افزایش می‌دهیم. یعنی آنچه را که خود شیئی دارد برای آن‌که نوعی تحلیل داشته باشیم از خودش اخذ و به خودش مجدداً نسبت می‌دهیم و به تعبیری بازشناسی می‌کنیم. قضایای خارجیه مرسوم را از نظر منطقی می‌توان در این مرحله قرار داد. شمارش این ویژگی‌ها در عین حالی که لازم است ولی امکان‌پذیر نیست. زیرا آن‌ها را ما در یک حالت پویا و زنده و در رابطه با بقیه پدیده‌ها و با عنایت به مسائل فرهنگی و اجتماعی و تاریخی در نظر نگرفته‌ایم. بنابراین ما می‌توانیم با در نظر گرفتن نوع، صفاتی را که از گروه‌بندی‌ها انتزاع کرده‌ایم به آن‌ها نسبت دهیم. هر کس به مقتضای نیازش و با بهره‌برداری از زمینه فکری، فرهنگی و تاریخی‌اش ممکن است از پدیده‌ها برداشتی کند که با برداشت دیگری مشابه، متفاوت و یا حتی مغایر باشد. قضایای طبیعی را می‌توان در این جا منظور کرد مثل: گل در هوای سرد پژمرده می‌شود. در این مرحله با انتخاب صفات و ویژگی‌های مشترک بین انواع خاص و با توجه به نوع نگاه و رویکردی که در ابعاد گوناگون به واقعیت‌های خارجی داریم آن‌ها را تعریف می‌کنیم. در این حالت، ادراک ما با سطح انتزاع فلوریدی هم قابل مقایسه است. او می‌گوید ما در سطح

آگاهی، داده‌های بی‌معنی ناب نداریم، ما هرگز داده‌ها را به صورت مجرد درک نمی‌کنیم بلکه در یک زمینه معنایی که خواه ناخواه آن داده‌ها را معنی‌دار می‌کند قرار داریم. داده‌ها مستقل از یک سطح انتزاع قابل دستیابی نیستند. سطح انتزاع را می‌توان به واسطه تشبیه کرد. مشاهده‌گر یا فاعل اطلاع یابنده به واسطه‌ی یک سطح انتزاع است که به محیط فیزیکی و یا مفهومی دسترسی دارد (فلوریدی، 2004b).

5. در مرحله پنجم ما با داشتن کلیات از همه نوع، می‌توانیم قضایائی بسازیم که هم موضوع و هم محمول هر دو ذهنی باشند مانند انسان نوع است. این نوع قضایا از نظر اصطلاحی قضایای ذهنیه هستند که بایک واسطه ریشه در خارج دارند.

اگر بخواهم در این باره توضیح بیش‌تر بدهم باید بگویم که ما در جهان خارج هرچه داریم پدیده است که می‌توان آنرا موجود و یا شئی هم نامید. در عالم انسانی هم همین‌طور هرچه توسط ما خلق شود همین ویژگی را دارد ولی در عالم ذهن است. اگر به شئی از نظر ریشه‌شناسی بنگریم می‌بینیم که از شاء (زیبیدی، بی‌تا) به معنی خواست و میل کردن مشتق شده است و این به این معناست که شئی با اراده فاعل قرین و عجین است همچنان که درباره دو واژه موجود و پدیده هم همین را می‌توان گفت. واژه «انثیتی»¹ هم به نوعی دیگر مفید عجین بودن اراده فاعل در پدیده است. با این تفصیل می‌توان گفت هم در عالم طبیعت و هم در عالم انسانی، شئی عبارت است از اراده متراکم شده فاعل در انتخاب نسبت‌هایی که برای خلق پدیده‌ای که ضروری دیده است و فاعل، خود به این نسبت‌ها کاملاً واقف است و از آن اطلاع دارد. اکنون اگر دیگری بخواهد اطلاع حاصل کند باید این روابط را تبیین و تعریف کند تا

1. Entity

شیئی را بشناسد و یا نسبت آن را با سایر پدیده‌ها ارزیابی و تعیین و ادراک نماید. در این زمینه هر کس بر حسب استعداد، علم و دانش و قصد و غرضی که دارد در مقام تبیین و یا کشف این روابط بر می‌آید. گاه اطلاع فقط منحصر به برآورد نسبت‌های یک پدیده بدون توجه به سایر پدیده‌هاست و گاه این نسبت (ها) با تعدادی مشخص از پدیده و گاه با کل پدیده‌های جهان مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنابراین انسان عادی با فرد عالم فرق می‌کند. دانشمندان بر حسب علائق و تخصصشان جنبه و یا جنبه‌هایی بیش‌تر از پدیده‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهند. بدیهی است زیست‌شناس از منظری نگاه می‌کند که با مطالعه زبانشناس و یا فیلسوف فرق اساسی دارد.

بنابراین ما هر پدیده‌ای را که می‌بینیم با طبقه‌بندی‌های اولیه آن را در مقولات قرار می‌دهیم. آن‌گاه هرچه را یافتیم ویژگی‌های آن را با خودش، با خودمان و با پدیده‌های دیگر مقایسه و ربط آن‌ها را ادراک می‌کنیم. ادراک هر یک از این ربط‌ها به طور جداگانه و یا در رابطه با دیگر پدیده‌ها یک اطلاع محسوب می‌شود. این ادراک اگر در عالم هستی‌شناسی باشد فقط به دانش درونی ما می‌افزاید و چنانچه برونی شود و از زبان استمداد شود - که قطعاً چنین خواهد شد - باعث افزایش معرفت ما به دیگران می‌شود و از طریق آن می‌توانیم ارتباطات اجتماعی و علمی خود را گسترش دهیم. به عنوان مثال یک درخت که اکنون نام درخت بر خود گرفته است خود دارای اجزاء و مشخصات درونی بیشماری است مثل ریشه، ساقه، برگ و گل و میوه و اندازه و وزن و خاصیت و... از طرفی این درخت نسبت به ما از نظر مکانی، اندازه، وزن، رنگ، خواص، بهره‌وری، و سودمندی و صدها مورد دیگر روابط و نسبت‌هایی دارد. همچنین این درخت با سایر درختان و نیز سایر اشیاء روابط و نسبت‌هایی دارد که

هریک از آن‌ها می‌تواند یک اطلاع به حساب آید. بدیهی است که همه چیز با هم و با در نظر گرفتن محیط و زمان و مکان و شرایط که برای هر کس ممکن است فرق کند دارای معنا و مفهوم خاص و جداگانه است. هر کدام از این‌ها اطلاع‌اند.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفته شد چنین نتیجه‌گیری می‌شود که با آن‌که درباره اطلاع تحقیقات فراوان صورت گرفته و نظرات گوناگون ابراز شده است اما همچنان می‌توان در این باره اظهار نظر نمود. بر اساس آن‌چه در این مقاله آمده است اگر بپذیریم ادراک که از طریق نفس صورت می‌گیرد و با توجه به این‌که هر پدیده با حضور فیزیکی در برابر آن به صورت هستی‌شناختی ادراک می‌شود و هم‌زمان تصویر آن در ذهن، محکی آن را تشکیل می‌دهد و پدیده ذهنی تلقی می‌شود، آن‌گاه می‌توان گفت بررسی هر یک از روابط بیرونی و درونی پدیده‌ها توسط نفس بر اساس دیدگاه و نقطه‌نظراتی که ادراک‌کننده دارد اطلاع محسوب می‌شود (در مورد مفاهیم درجه دوم هم که موضوع خارجی در ذهن با واسطه‌ی تصویر شکل می‌گیرد، باز تجزیه و تحلیل این روابط اطلاع به حساب می‌آید). در این حالت اطلاع اعم از شیء، فرایند، علامت یا نشانه است. اطلاع در این مفهوم تبیین رابطه درونی و بیرونی پدیده و یا پدیده‌ها با خودشان و یا با پدیده‌های دیگر از جمله انسان توسط فرد جوینده اطلاع است. اطلاع در این دیدگاه فاعل محور است بر خلاف «اینفورمیشن» در زبان انگلیسی و یا معلومات در زبان عربی که ممکن است گزاره‌محور باشد. انسان که بر این پدیده‌ها واقف می‌شود در واقع مالک آگاهی و علم به این رابطه‌ها می‌شود. در بسیاری از اوقات این رابطه‌ها روشن و معلوم است ولی در بسیاری از موارد دیگر نیاز به دقت و تبیین و یا حتی کشف دارد و طبعاً افرادی که از

تخصص و ویژگی‌های علمی بیش‌تری برخوردارند بهتر این روابط را درک می‌کنند. بنابراین فرد مطلع کسی است که با قصد و التفات و به منظور تبیین و کشف رابطه‌های موجود در خلق پدیده‌ها در افق فکری‌ای که خود دارد اقدام می‌کند. از این رو اطلاع امری تشکیک پذیر است که حداقلی دارد که همه آن را ادراک می‌کنند اما درباره هر کس با توجه به زمینه علمی، فکری و فرهنگی و ... ممکن است درجه فهم و معنا فرق کند. آن کس که افق فکری او از چارچوب تنگ جهان مادیت و یا تفکر کوته‌نگرانه مدرن فراتر رود، اطلاع او رنگ و بوی دیگری دارد. برای مثال یکی درخت می‌بیند دیگری آن را در رابطه با درخت‌های دیگری ملاحظه می‌کند سومی آن را در رابطه با درخت‌ها و دیگر اشیاء می‌بیند و سرانجام فردی آن را در رابطه با کل عالم هستی در نظر می‌گیرد و بدیهی است درک و استنباط هریک با هم فرق می‌کند در عین حالی که قدر مشترک همه، همان پدیده درخت است. به قول شاعر:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

منابع

- ابرامی، هوشنگ (1387). *شناختی از دانش‌شناسی*. تهران: نشر کتابدار.
- ارسطو (1349). *درباره نفس*، ترجمه و تعلیقات و حواشی از علیمراد داودی. تهران: دانشگاه تهران.
- استیس، و.ت. (1355). *فلسفه هگل*. ترجمه حمید عنایت. تهران: جیبی؛ فرانکلین.
- بنی‌جمالی، شکوه السادات؛ احدی، حسن (1385). *علم‌النفس*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی
- بهمن‌آبادی، علیرضا (1381). *مبانی، تاریخچه و فلسفه علم اطلاع‌رسانی*. تهران: کتابخانه ملی ایران.

- حائری یزدی، مهدی (1361). *کاوشهای عقل نظری*. تهران: امیرکبیر.
- حسنی، حسن (1373). *دو فیلسوف اسلامی؛ خواجه نصیر و امام فخر رازی*. تهران: دانشگاه تهران.
- خندان، محمد (1388). *فلسفه‌ی اطلاعات*. تهران: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور؛ چاپار
- دهخدا، علی اکبر (1377). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رهادوست، فاطمه (1386). *فلسفه کتابداری و اطلاع‌رسانی*. تهران: نشر کتابدار.
- زبیدی، محب‌الدین محمد مرتضی حسینی واسطی (بی‌تا). *تاج العروس فی شرح القاموس*.
- ساراسویک، تفکو (1381). *علم اطلاع‌رسانی*. ترجمه علیرضا بهمن‌آبادی. مبانی، تاریخچه و فلسفه علم اطلاع‌رسانی (گزیده مقالات). تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران 84-49.
- سبزواری، ملا هادی (بی‌تا). *شرح منظومه سبزواری*. قم: انتشارات مصطفوی.
- سجادی، سید جعفر (بی‌تا). *مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی*. نهضت زنان مسلمان. دفتر پنجاهم.
- سرل، جان. ار. (1382). *ذهن، مغز و علم*. ترجمه و تحشیه امیر دیوانی. قم: موسسه بوستان کتاب.
- شاپیرو، فرد (1387). *ابداع و تکامل اصطلاح علم اطلاع‌رسانی*. ترجمه علی مزینانی، پیام کتابخانه، 9 (1) 65-67.
- صلیبا، جمیل (1366). *فرهنگ فلسفی*. ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی. تهران: حکمت

علامه حلی، یوسف بن علی (بی تا). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: انتشارات ایران؛ مکتبه مصطفوی.

علی بن ابی طالب (1369). *نهج البلاغه*. ترجمه و شرح گویا بقلم محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی زیر نظر آیه الله مکارم شیرازی، قم: فدایی، غلامرضا (1384). *تصور یا تصدیق. مقالات و بررسیها، ویژه کلام و فلسفه اسلامی، دفتر 78*

----- (1386). *کتابداری و اطلاع‌رسانی در جست‌وجوی هویتی نو. فصلنامه کتاب*. 18(4)، ص. 175-192.

----- (1384). *نکاتی پیرامون اطلاعات، اطلاع‌شناسی و ارتباطات. مجله روانشناسی و علوم تربیتی*. 35 (2)، 85-108.

----- (1388). *آیا کتابداری و اطلاع‌رسانی فقط منتظر تغییر نام است؟ پیام کتابخانه*، 15(2)، ص. 11-32.

----- (1379). *علم و ادراک و نحوه تشکیل آن. معرفت فلسفی*، 22.

فیضی، مصطفی (1376). *مثنوی ملاصدرا*. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی؛ فرانشر.

کاپلستون، فردریک (1362). *تاریخ فلسفه، فیلسوفان انگلیسی، از هابز تا هیوم*. ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش

کرد فیروزجائی، یار علی (1386). *فلسفه فرگه*. تالیف و ترجمه یار علی کرد فیروزجائی، قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی امام خمینی.

لالاند، آندره (1377). *فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه*. مترجم غلامرضا وثیق، تهران: فردوسی.

مجلسی، محمدباقر (1403 هـ / 1983 م). *بحار الانوار*. بیروت، الوفاء، ج. 1. مساوات، جلال (1362 الف). *مفهوم اطلاع (1)*. اطلاع‌رسانی (نشریه فنی

- مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران). (1)7، 108-87.
- (1362ب). مفهوم اطلاع (2). اطلاع‌رسانی (نشریه فنی
مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران). (2)7، 66-42.
- (1363). مفهوم اطلاع (3). اطلاع‌رسانی (نشریه فنی مرکز
اطلاعات و مدارک علمی ایران). (2)8، 119-87.
- مظفری، محمد (1361). اصطلاحات منطقی. قم: خیام.
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (1385). درآمدی به فلسفه. تهران: طهوری.

- Bean, C, Green, R (2001) *Relationships In The Organization Of Knowledge*. London: Kluwer Academic Publishers.
- The new encyclopedia Britannica*, (1980) Chicago.
- Oxford English Dictionary* (1991). Oxford Clarendon Press.
- Capurro, R. (1992). *Foundations of Information Science: Review and Perspectives*. Retrieved 2 August 2008 from <http://www.capurro.de/tampere91.htm>
- Floridi, L. (2004a). Afterword; LIS as Applied philosophy of Information: A Reappraisal. *Library Trends*. 52 (winter), 658-665.
- (2004b). *From the Philosophy of AI to the Philosophy of Information*. Retrieved 2 August 2008 from <http://www.wolfson.ox.ac.uk/~floridi/pdf/fpoaitpoi.pdf>
- Random house dictionary* (1973), N.Y.: ballantine books.
- Robinson, Lyn (2009). Information Science: Communication Chain and Domain Analysis. *Journal of Documentation*. 65(4).
- Vickery, B. "Information science- part 1 ".www.file:///E:\vikery\hnficiI.htm:7/7/2008.
- Zins, C. (2007). Conceptions of Information Science. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 58(3), 335-355.
- (2007). Conceptual Approaches for Defining Data, Information, and Knowledge. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 58(4), 479-493.

